

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه جهت چهارم: وجوب کفایی و وجوب عینی

بیان شد که بحث در جهت سوّم ذیل سه امر قابل پی گیری می باشد. امر اوّل یعنی تعریف وجوب عینی و وجوب کفایی گذشت. در ادامه به بیان امر دوّم و سوّم، یعنی مقتضای اصل لفظی و اصل عملی می پردازیم.

امر دوّم: مقتضای اصل لفظی و اطلاق امر

بحث و نزاع در این است که اوامر صادره از مولی که فرضاً بالوضع و یا بالقرینه دلالت بر اصل طلب و به حکم عقلاء دلالت بر وجوب می نمایند، چنانچه در عینی یا کفایی بودن آنها شک نماییم، آیا اطلاق این اوامر به لحاظ هیئت و ماده مقتضی وجوب تعیینی می باشد یا وجوب تخییری؟ پاسخ آن است که بر اساس تمام تعاریف مذکور، اصل لفظی و اطلاق امر، اقتضای وجوب عینی متعلّق را دارد و تنها تفاوت آنها در کیفیت تقریب دلالت اطلاقی می باشد.^۱

تقریب دلالت اطلاق بر عینیت بر اساس تعریف اوّل

بر اساس این تعریف، وجوب کفایی، وجوبی است که موضوع آن در حقیقت، فردی خاص از عنوان موضوعی است که در دلیل اخذ شده است^۲، هر چند آن فرد فقط عند الله معلوم می باشد؛ و اما وجوب عینی وجوبی است که موضوع آن عنوان مکلف به نحو مطلق بوده و شامل فرد مکلفین می شود. اطلاق ماده و هیئت امر اقتضاء وجوب مطلق را دارد که همان وجوب عینی است. چون اراده فرد خاص از عنوان موضوع، نیازمند مئونه زائدی است که مولی باید آن را در کلام خود لحاظ نماید و فرضاً چنین قرینه ای در کلام مولی لحاظ نشده است^۳.

تقریب دلالت اطلاق بر عینیت بر اساس تعریف دوّم

بر اساس این تعریف، وجوب کفایی وجوبی است که موضوع آن مجموعه مصادیق عنوان مکلف، بما هی مجموعه می باشد؛ و اما وجوب عینی وجوبی است که موضوع آن عنوان مکلف به صورت مطلق بوده و شامل فرد مکلفین به صورت مستقلّ از یکدیگر می شود. صرف نظر از صحت و سقم این تعریف، اطلاق ماده و هیئت امر، اقتضاء وجوب مطلق را دارد که همان وجوب

^۱ - مرحوم محقّق خویی در محاضرات فی اصول الفقه، جلد ۲، صفحه ۲۰۴، پس از بیان چهار تعریف اوّل و پذیرش تعریف چهارم می فرمایند: «و بعد ذلك نقول: ان مقتضى إطلاق الدليل هو الوجوب العيني على جميع هذه الوجوه والاحتمالات».

^۲ - یعنی مکلف.

^۳ - مرحوم محقّق خویی در ادامه عبارت گذشته، در مقام تصویر تمسک به اطلاق برای اثبات عینیت مطابق با تعریف اوّل می فرمایند: «اما على الوجه الأول فواضح، لأن سقوط التكليف عن شخص بفعل غيره يحتاج إلى دليل والا فمقتضى إطلاقه عدم سقوطه به. أو قل ان مرد هذا إلى اشتراط التكليف بعدم قيام غيره بامثاله و هو خلاف الإطلاق».

خارج اصول، سال پنجم، «مبحث أوامر»... استاد معظم حاج شیخ عباسعلی زارعی سبزواری مدّ ظلّه العالی عینی است. چون اراده مجموعه مکلفین بما هی مجموعه از عنوان موضوع، به گونه ای که فرد فرد مکلفین به عنوان جزء موضوع امر لحاظ شده باشند، نیازمند مئونه زائدی است که مولی باید آن را در کلام خود لحاظ نماید و فرضاً چنین قرینه ای در کلام مولی لحاظ نشده است؛ و اما دخالت فرد فرد مکلفین در موضوع امر به لحاظ صدق عنوان کلی موضوع بر آنها علی السوئیه و بدون لحاظ قید مجموعی آنها، چیزی است که نیازمند مئونه زائد نبوده و خود اطلاق ماده و هیئت امر، بر آن دلالت دارد.^۱

تقریب دلالت اطلاق بر عینیت بر اساس تعریف سوم

بر اساس این تعریف، وجوب کفایی وجوبی است که مشروط به عدم اتیان عمل توسط سایر افراد می باشد؛ و اما در وجوب عینی، تعلق وجوب به هر یک از آحاد مکلفین مطلق بوده و مشروط به این شرط نمی باشد. اطلاق هیئت امر اقتضای وجوب مطلق را دارد که همان وجوب عینی می باشد. چون طبق این تعریف، وجوب کفایی به وجوب مشروط و وجوب عینی به وجوب مطلق برگشت می نماید.^۲

تقریب دلالت اطلاق بر عینیت بر اساس تعریف چهارم

بر اساس این تعریف، وجوب کفایی وجوبی است که به موضوع خاصّ یعنی احد المکلفین به نحو صرف الوجود تعلق گرفته است، یعنی وجوب تعلق گرفته است به یکی از مکلفین لا بعینه، به طوری که اگر یکی از مکلفین عمل را انجام دهد، تکلیف از دیگران ساقط می شود؛ به خلاف وجوب عینی که به جمیع مکلفین به نحو عموم استغراقی تعلق گرفته است و با انجام واجب توسط بعضی از مکلفین، تکلیف از دیگران ساقط نمی شود. اصل لفظی و اطلاق امر، اقتضای وجوب مطلق را دارد که همان وجوب عینی می باشد. زیرا عنوان احد المکلفین که خصوصیت موضوعی وجوب کفایی است، عنوانی جامع است که از این فرد و آن فرد و فرد دیگر انتزاع شده است. لذا موضوع در وجوب کفایی قدر جامع انتزاعی می باشد که مساوق با بدلیت است و این عنوان نیازمند مئونه زائدی است که مولی باید آن را در کلام خود لحاظ نماید و فرضاً چنین قرینه ای در کلام مولی لحاظ نشده است؛ و اما موضوع وجوب عینی کلی مکلف است که جامع حقیقی میان مصادیق خود می باشد و جامع حقیقی چیزی است که اطلاق امر متعلق به کلی مکلف، دلالت بر آن داشته و نیازی به بیان زائد نخواهد داشت.^۳

^۱ - مرحوم محقق خویی در ادامه عبارت گذشته، در مقام تصویر تمسک به اطلاق برای اثبات عینیت مطابق با تعریف دوم می فرمایند: «و أما على الوجه الثاني فمضافاً إلى انه في نفسه غير معقول فائضا الأمر كذلك، لأن مقتضى إطلاق الدليل هو ان كل واحد من افراد المكلف موضوع للتكليف و جعل الموضوع له مجموع افراد على نحو العموم المجموعي بحيث يكون كل فرد من افراد جزئه لا تمامه خلاف الإطلاق، و عند احتماله يدفع به».

^۲ - مرحوم محقق خویی در ادامه عبارت گذشته، در مقام تصویر تمسک به اطلاق برای اثبات عینیت مطابق با تعریف سوم می فرمایند: «و أما على الوجه الثالث فالامر ظاهر، ضرورة ان قضية الإطلاق عدم الاشتراط، فالاشتراط يحتاج إلى دليل خاص».

^۳ - مرحوم محقق خویی در ادامه عبارت گذشته، در مقام تصویر تمسک به اطلاق برای اثبات عینیت مطابق با تعریف چهارم دو تقریب ذکر نموده اند که در مقام بیان تقریب دوم می فرمایند: «و يمكن أن يقرب هذا بوجه آخر و هو ان ظاهر الأمر المتوجه إلى شخص خاص أو صنف مخصوص هو ان لخصوص عنوانه دخلا في الموضوع و متى لم تكن قرينة على عدم دخله و ان الموضوع هو طبيعي المكلف فإطلاق الدليل يقتضي دخله، و لازم ذلك هو كون الوجوب عينياً لا كفاًئياً».

خارج اصول، سال پنجم، «مبحث أوامر»... استاد معظم حاج شیخ عباسعلی زارعی سبزواری مدّ ظلّه العالی

تقریب دلالت اطلاق بر عینیت بر اساس تعریف پنجم

بر اساس این تعریف که سید محقق بروجردی «رحمة الله علیه» مطرح فرموده اند، وجوب کفایی وجوبی است که علی نحو الاطلاق به طبیعت تعلّق گرفته است، به این معنا که تعلّقش به طبیعت، مقید به صدور آن از خصوص شخص خاصی نیست، و اما وجوب عینی وجوبی است که تعلّق به طبیعت شیء گرفته است، مقیداً به صدور آن از هر فرد از مکلفین بخصوصه. اصل لفظی و اطلاق امر، اقتضای وجوب مطلق را دارد که همان وجوب کفایی می باشد. زیرا آنچه نیاز به مؤنه زائد دارد، آن است که وجوب به صورت مقید تعلّق به طبیعت گرفته باشد، و این همان وجوب عینی است. لذا خود محقق بروجردی «رحمة الله علیه» علی ما فی تقریرات بحثه تصریح کرده اند که مقتضای اطلاق امر، وجوب کفایی است. البتّه ایشان در نهایت از جهت دیگری ظهور امر در وجوب عینی را می پذیرند و آن اینکه می فرمایند متبادر از صیغه امری که به مکلف توجّه پیدا کرده است، آن است که مطلوب، صدور فعل از خود آن مکلف است و این همان معنای وجوب عینی می باشد^۱.

امر سوّم: مقتضای اصل عملی

نحوه شک در وجوب عینی و کفایی، به اعتبار تفاوت تعاریف این دو متفاوت می باشد و لذا مقتضای اصل عملی در هر یک از آنها متفاوت از دیگری خواهد بود، در بعضی اصل استصحاب، در بعضی موارد اشتغال و در برخی دیگر اصل برائت جاری می گردد. فلذا بحث تفصیلی این مطلب را به مبحث تقسیمات واجب موکول می نماییم.

«و آخر دعوانا ان الحمد لله ربّ العالمین»

^۱ - مرحوم محقق بروجردی، در نهاية الاصول، صفحہ ۲۳۰، الفصل السادس فی الواجب الكفائي، در پایان می فرمایند: «ينبغي التنبيه على امرين» و سپس در مقام بیان تنبيه اول می فرمایند: «قال في الكفاية في المباحث المتعلقة بالأمر ما حاصله: إنه لو شك في واجب، أنه عيني أو كفائي فمقتضى الإطلاق حمله على العينية، بتقريب: أن كل واحد من المكلفين مكلف في الواجب العيني بإيجاد الطبيعة مطلقاً سواء أوجدها غيره أم لا، بخلاف الواجب الكفائي فإن كل واحد منهم مكلف فيه بإيجاد الطبيعة إذا لم يوجد غيرها، انتهى».

أقول: و قد ظهر بما حققناه في الواجب الكفائي أن الأمر بالعكس بمعنى أن مقتضى الإطلاق هو الحمل على الكفائية، و ذلك لما عرفت من أن الفرق بين العيني و الكفائي هو أن المطلوب و المتعلق للتكليف في الواجب الكفائي هو نفس الطبيعة المطلقة غير المقيدة بصدورها عن كلف بها، بخلاف الواجب العيني فإن المكلف به فيه عبارة عن الطبيعة المقيدة بصدورها عن خصوص من كلف بها، و حينئذ فمقتضى إطلاق المتعلق حمل الوجوب على الكفائية، لاحتياج العينية إلى اعتبار قيد زائد. نعم، لا ننكر أن ظهور الأمر المتوجه إلى المكلف يقتضي مطلوبة صدور الفعل عن نفسه. و بعبارة أخرى: نحن نسلم ظهور الأمر في العينية، و لكن لا من جهة الإطلاق، فإن مقتضى الإطلاق الحمل على الكفائية، بل من جهة أن المتبادر من الأمر المتوجه إلى المكلف أن المطلوب هو صدور الفعل عن نفسه».